

تضمینات و محدودیت‌های وارده بر استقلال و بیطرفی قضاات در ایالات متحده^۱

ژوزف جی. داربی^۲

ترجمه : علی اصغر صحرانیان^۳

چکیده

حق برخورداری از یک رسیدگی منصفانه، که از جمله بر استقلال و بی طرفی قاضی دلالت می نماید، توسط ماده ۶ از کنوانسیون اروپایی حقوق بشر مورد تضمین واقع شده است. ایالات متحده، اگر چه به موجب تعریف، در ردیف کشورهای عضو کنوانسیون مزبور قرار نمی گیرد، اما همیشه حق برخورداری از یک رسیدگی منصفانه را بعنوان عنصری از عناصر تشکیل دهنده مفهوم «آیین دادرسی صحیح»^۴ که قانون اساسی در صدد تضمین آن می باشد، تلقی نموده است. در مطالعه حاضر، پروفیسور داربی به بررسی شماری از مسائل و مشکلات مربوط به ضمانت مزبور پرداخته و به طور همزمان به ارائه توضیحی تاریخی و معاصر از شیوه ای می پردازد که به موجب آن استقلال و بی طرفی قضایی بخشی از سیستم نظارت و توازن را تشکیل می دهد. این نظرت و توازن در رابطه بین قوای سه گانه به نوبه خود مشخصه سیستم قضائی آمریکایی است.

کلید واژه ها: قاضی، اصل بیطرفی، حقوق ایالات متحده آمریکا.

^۱ تاریخ دریافت: ۱۳۸۲/۶/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۸۲/۱۰/۹

^۲ مقاله حاضر موضوع کنفرانسی می باشد که در آوریل ۲۰۰۲ در دانشکده بین المللی حقوق تطبیقی در استراسبورگ ارائه گردیده است.

ترجمه فرانسوی مقاله مزبور اخیراً^۵ در «نشریه بین المللی حقوق تطبیقی» به چاپ رسیده است. رک :

Joseph J. DARBY, « Garanties et Limites à l'Indépendance et à l'Impartialité du Juge aux Etats-Unis d'Amérique », *Revue Internationale de Droit Comparé*, N°2, Avril- Juin 2003.

^۳ Joseph J. DARBY

^۴ دانشجوی دکتری حقوق تجارت بین الملل دانشگاه پاریس ۱۰

^۵ «Due process»

استقلال قضایی از دیرباز جزء لاینفک سیستم حقوقی ایالات متحده بشمار آمده است. در واقع این امر بخشی از میراث به جای مانده از «حقوق عرفی» انگلیسی می باشد. متعاقب فتح قاره آمریکا، قضات^۶ وظایف خود را تحت کنترل مؤثر پادشاهان نرماند انجام می دادند. پادشاهان مزبور از این قضات در جهت استحکام بخشیدن به قدرت پادشاهی خود در سراسر حوزه امپراطوری استفاده می نمودند. بنابراین در این دوره که نقطه آغازین شکل گیری حقوق عرفی انگلیس را نشان می دهد، گشودن باب صحبت درباره استقلال قوه قضائیه غیر ممکن می نماید. مع الوصف به مدد انقلاب شکوهمند ۱۶۸۸ و نیز تدوین «قانون مربوط به حل و فصل» مورخ ۱۷۰۱، تحولی مهم صورت پذیرفت. منبعت، قضات انگلیسی وظایف خود را تا زمانی که عملکرد صحیح داشته باشند، عهده دار خواهند بود بدون اینکه این امر منوط به میل و اراده سلطنت باشد. همچنین انگلیسی ها پذیرفته اند که به منظور داشتن یک نظم قضایی مستقل، لازم است که قضات از تضمینات لازم بمنظور تامین آزادی خود در مقابل فشارهای سیاسی و اقتصادی جهت حفظ مناصب خود داشته باشند.^۷ بنابراین اظهاریک استاد برجسته کانادایی، این تحول «شاید مهمترین عنصر در سنت حقوقی کامن لا محسوب شود»^۸. قضات نمی توانسته اند از مناصب خود برکنار شوند مگر بموجب تصمیم مشترک دو بخش قانونگذاری مجلس. به اجرا گذاردن این آیین بی نهایت مشکل می باشد.

لازم به ذکر است که «قانون مربوط به حل و فصل» مورخ ۱۷۰۱ در مورد مستعمرات انگلیس در آمریکای شمالی اعمال نمی شده است. قضات مستعمرات از دید اکثریت ساکنین آن سرزمین ها به عنوان کارمندان^۹ پادشاه تلقی می شده اند. در واقع مداخله سلطنت در امور قضایی در «اعلامیه استقلال» مورد اشاره واقع شده بود.

«Comme une dans « la langue

«پادشاه انگلستان قضات را در انجام مشاغل خود و نیز میزان پرداخت حقوق آنها، به اراده واحد خود متکی نمود»^{۱۰}. استقلال در مقابل انگلستان، حاصله به مدد کمک فرانسه به دنبال یک منازعه نظامی طولانی مدت، سیزده مستعمره انگلیسی را به صورت سیزده ایالت اولیه ایالات متحده آمریکا تغییر داد.

^۶ cu.....

^۷ The Act of Settlement 12 & 13 William 3, c.2 § 3 (1701).

^۸ H. Patrick GLENN, « Legal Traditions of the World », Oxford University Press, 2000, P.224.

^۹ Serviles

^{۱۰} Neuvième Spécification.

استقلال قضائی به موجب اصول کنفدراسیون^{۱۱}

قبل از تصویب قانون اساسی فدرال ۱۷۸۷، محاکم فدرال پا به عرصه وجود ننهادند. معهدا، هر ایالت دارای سیستم خاص خود از محاکم بود. اصل بهره مندی از عنوان قضائی تا زمانیکه عملکرد صحیح تداوم داشت، اصل برتر محسوب شده و به نحوی مؤثر قوه قضائیه را در مقابل دخالت‌های قوه مجریه (و نه قوه مقننه) محافظت می نمود^{۱۲}. مفهوم حاکمیت مردمی، مشابه «اراده عمومی» روسو، به نفع تابعیت قوه قضائیه از قوه مقننه متمایل می باشد. مفهوم مزبور که به نحو قابل توجهی تجلی کننده فلسفه پنهان قانون مدنی فرانسه مورخ ۱۸۰۳ می باشد، از مدتها قبل یعنی در سال ۱۷۷۶ توسط توماس جفرسون مورد تصریح واقع شده بوده است. از نظر وی قاضی در مقایسه با قانونگذار می بایستی صرفاً «ماشینی ساده» باشد.

این امر که قضات در سیستم محاکم ایالات متحده به صورت «ماشین های ساده» قانونگذار در نیامده اند مسلم گردیده است. با ترسیم سنت «کامن لا»، قضات محاکم ایالات متحده برای انجام وظیفه ای مبنی بر ایجاد حقوقی نو، ضمن تطبیق قواعد کامن لا با نیازهای یک اقتصاد با رشد سریع در نظر گرفته شده اند^{۱۳}. یک چنین عملکرد فعال قوه قضائیه، از سوی برخی، نوعی قانونگذاری ناخواسته قلمداد شده است. همین امر از طرف عده ای دیگر بعنوان اصلاحگری لازم و ضروری برای یک شکل گرایی بی سابقه و سوء استفاده های قوه مقننه مورد تشویق واقع گردیده است. بحث مربوط به نقش قضات تا به امروز بعنوان بحثی حل نشده باقی مانده است^{۱۴}.

استقلال و مسئولیت قوه قضائیه بموجب قانون اساسی فدرال ۱۷۸۷

^{۱۱} اصطلاح مزبور، در واقع، معادل عبارت «*Articles of Confederation*» می باشد. این اصطلاح در برخی متون تخصصی تحت عنوان «قرارداد اصول اتحاد» بکار رفته است. ر.ک.:

دکتر قاضی، ابوالفضل، «حقوق اساسی و نهادهای سیاسی»، جلد اول (کلیات و مبانی)، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۱، ص. ۲۶۰. (مترجم)
^{۱۲} نگاه کنید به:

Joseph H. SMITH, «An Independent Judiciary: the Colonial Background », 124 University of Pennsylvania Law Review 1140, 1153-1165; Gordon S. WOOD, «The Creation of American Republic», 1776-1787, Chapel Hill, University of North Carolina Press, PP. 160-161.

^{۱۳} Roscoe POUND, « The Spirit of the Common Law », Boston, Beacon Press, 1992, PP. 182-183; Karl L. LIEWELLYN, «The Common Law Tradition», Boston, Little Brown, 1960, PP. 73-74; Elizabeth ZOLLER, « Le Droit des Etats-Unis », Paris, Presses Universitaires de France, 2001, PP. 80-96; Lawrence M. FRIEDMAN, «History of American Law», New York, Simon & Schuster, 2nd Ed., 1985, P. 685.

^{۱۴} نگاه کنید به :

Le Symposium sur « Tort Law and Social Policy: Judges as Tort lawmakers », 49 De Paul Law Review, 275-565 (1995).

اصول کنفدراسیون (1787-781)، به دلیل تحدید بیش از حد اختیارات دولت مرکزی، ناکارآمد ظاهر شده اند. قانون اساسی ۱۷۸۷ به ایجاد ساختاری لزوماً و به طور قابل توجه وسیع از دولت فدرال مبادرت نموده است. اختیارات تفویضی به کنگره، اگر چه در اصل نظر بر محدودیت آنها تعلق گرفته بود، منتهی به طور نسبی اختیاراتی وسیع بوده اند.^{۱۵} ماده ۳ قانون اساسی ۱۷۸۷ مبنای تأسیس دیوانعالی ایالات متحده را تشکیل می دهد. ماده مزبور همچنین صلاحیت دستوردهی به محاکم فدرال در رده های پایین تر و ایجاد صلاحیت برای این دسته از محاکم را به کنگره اعطاء نموده است. صلاحیت درجه اول (صلاحیت اصلی) دیوان عالی ایالات متحده بموجب ماده ۳ تعیین گردیده است. این صلاحیت از طرفی در خصوص کلیه دعاوی مرتبط با سفراء، وزراء و کنسول ها، و از سوی دیگر در مورد آندسته از دعاوی که دولت طرف آنها محسوب می شود اعمال می گردد. صلاحیت مزبور نمی تواند توسط کنگره موضوع تحدید و یا گسترش واقع شود.^{۱۶}

مع الوصف، قانون اساسی به کنگره اختیار محدود نمودن صلاحیت دیوانعالی ایالات متحده را در مرحله تجدید نظر اعطاء می نماید. ماده ۳ اشعار می دارد که دیوانعالی از صلاحیت تجدید نظری « توأم با استثنائاتی اینچنینی و یا تحت فلان قواعدی که کنگره به ایجاد آنها اقدام خواهد نمود » برخوردار می باشد.^{۱۷} مهمترین قسمت ماده ۳، به نحوی بارز و آشکار، حداقل در خصوص استقلال قضائی، عبارتست از « شرط حقوق و مزایا ». بموجب مفاد این ماده کلیه قضات فدرال از حقوق خود بطور مادام العمر برخوردار گردیده، ضمن تضمین این نکته که « حقوق مزبور در جریان خدمت موضوع کاهش واقع نخواهند شد ».

بطور خلاصه: شرط مربوط به حقوق و مزایا، موضوع قانون اساسی ایالات متحده، استقلال شخصی (یا تصمیم گیری) کلیه قضات فدرال را تضمین می نماید. با این وجود، نهاد قضائی بنحوی قابل توجه از استقلال بمراتب کمتر از سایر شاخه های دولت برخوردار میباشد. تا به اینجا به اختیار کنگره در ایجاد (یا حذف) محاکم رده پایین فدرال، و تعیین (یا سلب) صلاحیت ایندسته از محاکم اشارت رفته است. تمامی آنچه شرح داده شد بخشی از سیستم آمریکائی نظارت و توازن بشمار می آید که، همراه با تئوری تفکیک قوا، بایستی بعنوان مهمترین مشارکت و آورده ایالات متحده در تدوین مفهوم "محوریت قانون اساسی"، یعنی دولتی با اختیارات محدود و پاسخگو در مقابل ملت، مورد لحاظ واقع شوند.

محوریت قانون اساسی

^{۱۵} ماده ۱ طی بند هشتم، به ارائه فهرست شماری از مهمترین اختیارات قانونگذاری تفویضی بشرح ذیل می پردازد:

اختیار حذف و یا وضع مالیاتها، اختیار استقراض به حساب ایالات متحده و پرداخت قروض و وضع مقررات در زمینه تجارت با سایر ملل و میان ایالات مختلف. ماده ۲، مربوط به قوه مجریه، از جمله به رئیس جمهور اختیار « نظارت بر اجرای دقیق قوانین » را تفویض می نماید.

^{۱۶} L'arrêt Marbury v. Madison, U.S.137, 2 L. Ed. 60 (1803).

^{۱۷}

استقلال قضائی بخش لا یتجزای نظریه تفکیک قوا محسوب می شود. شخصی که، بخاطر بسط تئوری مزبور در شکل مدرن آن، شایان بیشترین تقدیر می باشد، فیلسوف فرانسوی قرن هیجدهم مونتسکیو است. مونتسکیو، طی نوشتاری در ۱۷۴۸، خطرات ناشی از تمرکز قدرت سیاسی در قالب هر یک از نهادهای دولتی را خاطر نشان می سازد:

« هنگامی که در شخص واحد یا در مجموعه ای از قضات، قدرت تقنینی و قدرت اجرائی با یکدیگر جمع شده باشند، از وجود آزادی خبری نخواهد بود ... همچنین در فرضی که قدرت قضاوت از قدرت تقنینی و یا قدرت اجرائی جدا نباشد آزادی موجودیت نمی یابد. اگر قدرت قضاوت کردن با قدرت تقنینی توأم می بود، قدرت و اختیار در مورد زندگی و آزادی شهروندان بصورت قدرتی خود سر در می آمد، چرا که قاضی بطور همزمان نقش قانونگذار را ایفا خواهد نمود. همینطور در فرضی که قدرت قضاوت کردن با قدرت اجرائی توأم شده باشد، قاضی می تواند واجد قدرتی نظیر قدرت یک ظالم شود»^{۱۸}.

نویسندگان قانون اساسی ۱۷۸۷ آمریکا با نظریه مونتسکیو، که بموجب آن تفکیک میان سه قوه امری اساسی در خصوص آزادی مدنی محسوب می شود، آشنا بوده اند^{۱۹}. درک قانون اساسی آمریکا و از این طریق درک سیستم حقوقی آن، بدون بررسی نقش حیاتی نظریه تفکیک قوا در سیستم کلی نظارت و توازن امری غیر ممکن می باشد. قانون اساسی خود این تقسیم سه گانه را طی مواد ذیل منعکس می نماید:

ماده ۱ (قوه مقننه)؛ ماده ۲ (قوه مجریه)؛ ماده ۳ (قوه قضائیه)^{۲۰}. تفکیک این قوا، اگر چه از لحاظ سازمانی مجزا، هیچگاه بعنوان تفکیکی مطلق مورد توجه واقع نشده است. مجموعه ای پیچیده از تاثیر و تاثرات متقابل در کل سیستم گنجانیده شده است. هر یک از شاخه های سه گانه به اعمال وظایف خود - که از نقطه نظر قانون اساسی در مقابل دست اندازی سایر شاخه ها مورد محافظت واقع شده اند - می پردازد. لیکن اعمال وظایف مزبور به طور همزمان با شیوه متکی به همکاری سایر شاخه ها انجام می پذیرد.

از جمله، رئیس جمهور با اعمال حق وتوی خود در فرایند قانون گذاری مشارکت می نماید، و کنگره می تواند از طریق رأی اکثریت ۲/۳ اعضاء وتوی مزبور را بی اثر نماید. قانون، بمحض تصویب، می تواند از جانب قوه قضائیه مورد تفسیر قرار گرفته و یا حتی مغایر قانون اساسی اعلام شود. اینچنین محدودیتهای وارده از طرف یکی از

^{۱۸} MONTESQUIEU, « De l'Esprit des Lois », Livre 11, Chapitre 6.

^{۱۹} الکساندر همیلتون، ضمن ارجاع به نظرات مونتسکیو، قویا از استقلال قوه قضائیه طرفداری می نماید. نگاه کنید به:

The Federalist Papers, N° 78.

^{۲۰} شمای حاضر به ایجاد تقسیمی افقی از قوا میان شاخه های هماهنگ دولت فدرال می پردازد. علاوه بر این قانون اساسی آمریکا قدرت را میان دولت مرکزی و سایر ایالات تقسیم می نماید. نگاه کنید به:

Zoller, op. cit, N°4, PP. 36-39.

امریکایی ها صاحب تجربه ای دویست ساله از فدرالیسم می باشند. آیا چنین تجربه ای برای اروپائیان در زمان تنظیم قانون اساسی اروپایی مفید فایده واقع خواهد شد؟

قوانین نسبت به قوه ای دیگر بیانگر ماهیت مفهوم آمریکائی محوریت قانون اساسی است: یک قانون اساسی مکتوب با هدف حمایت از آزادی فردی از طریق منع انباشت قدرت سیاسی بیش از حد در یکی از شاخه های دولت. نویسندگان اولیه قانون اساسی آمریکا، بعنوان وارثان عصر روشنگری، کاملاً بر این امر واقف بوده اند که در حال نوشتن فرمولی مبتنی بر ایده ال گرائی صرف نبوده اند. نویسندگان مزبور با علم بر اینکه طبیعت بشری ناقص بوده، و ناقص خواهد ماند، و نیز تابع امیال گوناگون (قدرت طلبی؛ جاه طلبی؛ عدم صداقت؛ غرور و خود بزرگی بینی) می باشد، به تنظیم سندی پرداخته اند که به دولت قدرت کافی، بمنظور کار آمد واقع شدن و حفظ و تأمین حداکثری از آزادی سیاسی و مدنی، اعطاء می نماید.

معرفی قضات جهت سازمان قضائی فدرال

تمامی قضات فدرال توسط رئیس جمهور معرفی شده و بایستی از سوی سنا مورد تایید واقع شوند. قضات مزبور بصورت مادام العمر عهده دار انجام وظیفه محوله خواهند بود.^{۲۱} این افراد از مشاغل خود برکنار نخواهند شد، مگر از طریق طی آئین مربوط به ایراد اتهام؛ آئینی که ذیلاً معرفی گردیده است. بدون شک فرایند انتخاب قضات توسط قوه مجریه و تایید نامبردگان توسط سنا پروسه ای سیاسی می باشد. رئیس جمهور، با همکاری مشاوران کاخ سفید و دفتر دادستان کل، در جستجوی افرادی می باشد که از نظر حرفه ای در رده بسیار بالائی قرار ندارند، لیکن عقاید اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آنها از نظروی قابل قبول می رسند. بروز نمونه ای از تعارض اراده مربوط به زمانی است که ایدئولوژی نا مزد احتمالی احراز پست قضائی فدرال از سوی سنا بعنوان تهدیدی نسبت به انجام برنامه سیاسی تعریف شده آن قلمداد گردید. این قضیه در سال ۱۹۸۷ در زمانی واقع شد که رئیس جمهور ریگان، روبرت اچ. بورک را بمنظور احراز پستی در دیوانعالی ایالات متحده معرفی نمود. بورک، با تجربه طولانی خود در سیستم قضائی فدرال، بعنوان فردی دانشگاهی، بعنوان وکیل و همچنین بلحاظ تجربه در زمینه خدمت عمومی (دادستان Solicitor General)، واجد نوعی کیاست و زیرکی قابل توجه بوده و بطور استثنائی فردی صلاحیتدار برای احراز پست مزبور بشمار می آمد. علیرغم اوصاف مزبور، سنا، با رأیی الهام گرفته از یک جهت گیری سیاسی فئاتیک، از تایید نامزدی وی خودداری نمود. چنانکه بورک بعدها به توضیح آن پرداخت، برنامه تبلیغاتی علیه وی، چه در داخل و چه در خارج سنا، با ویژگیهائی نظیر عدم دقت، گفته های کذب و سوء استفاده های عامدانه مشخص شده است.^{۲۲}

^{۲۱} قانون اساسی آمریکا، ماده دو، بند دوم، شرط دوم؛ ماده سه، بند نخست. نگاه کنید به:

Michael J. GERHARDT, « The Federal Appointments Process », Durham, Duke University Press, 2000 ; Sheldon GOLDMAN, « Picking Federal Judges », New Haven, Yale University Press, 1977.

^{۲۲} Robert H. BORK, «The Tempting of America», New York, The Free Press, 1990, PP. 267-374.

سنا، با رد نامزدی بورک جهت احراز پست در دیوانعالی کشور، مخالفت خود را با فلسفه محافظه کارانه نامبرده مبنی بر خود محدودسازی قوه قضائیه بیان نمود. گروههای چپ با منافع لیبرال، از ترس از دست دادن میدان مبارزه جهت تسلط فرهنگی کشور، اکثریتی از سناتورها را متقاعد نمودند که در مخالفت با تأیید بورک رای دهند. در صورتیکه نامزدی بورک مورد تأیید واقع شده بود، وی مطمئناً به تأیید قانون فدرال و همچنین عملکرد دولت مبنی بر تحدید حق فرد نسبت به زندگی خصوصی و سایر حقوق ایجاد شده توسط قوه قضائیه می پرداخت، حقوقی که خارج از تفسیر اولیه قانون واقع می شوند. در این دوره، سنا توسط سیاستمدارانی اداره می شد که مایل بودند قضاتی فعال را در دیوانعالی بکار گمارند که، بمنظور خدمت به برنامه جناح چپ در جهت آزادی گرائی مطلق مدنی، بنحوی خلاقانه قادر به استفاده از اصول کلی قانون اساسی باشند.

از مطالب فوق الاشعار، آشکارا استنباط می شود که فرایند نامزدی قضات فدرال تا حد زیادی فرایندی سیاسی میباشد. نظریات سیاسی نامزدها توسط قوه مجریه، در زمانی مقدم بر نامزدی ایشان، و متعاقباً توسط سنا، بمناسبت طی آئین تأیید نامزدها، از نزدیک مورد بررسی قرار می گیرند. پرسشی که مطرح می شود اینکه، آیا فرایند مزبور استقلال قوه قضائیه را در سطح فدرال تحت سوال قرار می دهد؟^{۲۳}

ظاهراً، پاسخ منفی است، چرا که بمحض اینکه نامزد مزبور به منصب مورد نظر گماشته شد، آئین تأیید نامزدی وی توسط سنا، که به مثابه امتحانی قضائی به شیوه سنتی بنظر می رسد، مطلقاً عاری از هر گونه مفهوم قضائی است. قضات فدرال، به دلیل اینکه بصورت مادام العمر از حیث برخورد صحیح و شایسته شأن و نیز عدم امکان عزل از شغل خود مطمئن می باشند، احکام خود را فارغ از هر گونه اعمال نفوذ کنگره و یا رئیس جمهور صادر می نمایند. همانگونه که قبلاً خاطر نشان شد، تمایزی میان استقلال شخصی یا تصمیم گیری قضات (آزادی صدور هر گونه حکمی بدون اعمال نفوذ خارجی) و استقلال قوه قضائیه (توانائی عملکرد بدون حمایت قابل توجه از سوی سایر شاخه های دولت فدرال) قابل ترسیم است.^{۲۴}

استقلال تصمیم گیری قضات مستحکم باقی می ماند؛ البته تهدید واقعی تر را باید در توانائی کنگره در تلاش، بطور کلی، مبنی بر کاستن یا تنظیم اختیارات قوه قضائیه جست. همانگونه که یک استاد علوم سیاسی یادآور شده است، اقدامات مزبور « می توانند اشکال متفاوتی بخود گیرند: کاستن از صلاحیت قضات فدرال ضمن اعطاء صلاحیت رسیدگی به پاره ای دعاوی به محاکم اداری، تغییر قواعد دادرسی قضائی، تحدید شمار پست های قابل تصدی توسط قضات، یا خالی گذاشتن یک پست و عدم تضمین اجرای اجباری تصمیمات دادگستری »^{۲۵}.

^{۲۳} Charles H. SHELDON et Linda S. MAULE, « Choosing Justice », Pullman, Washington State University Press, 1997? PP. 161-172.

^{۲۴} John FREJOHN, « Independent Judges, Dependent Judiciary: Explaining Judicial Independence » 72 Southern California Law Review 353, 355 (1999).

^{۲۵} همان منبع، ص. ۳۶۱. سنا در حال حاضر تحت کنترل حزب دموکرات می باشد. آقای جرج بوش، از حزب جمهوریخواه، از زمان انتخاب به عنوان رئیس جمهور در ژانویه ۲۰۰۱، به معرفی نود قاضی فدرال اقدام نموده است. تا این تاریخ سنا تنها در مورد کمتر از نیمی از قضات مزبور، پیشنهادی

ساختار نهاد قضائی فدرال همچنان می تواند بعنوان ساختاری در بر گیرنده قضات مستقل در قالب قوه قضائیه ای غیر مستقل تشریح گردد. شاخه های مختلف دولت مجزا بوده ولی بطور مطلق از یکدیگر تاثیر پذیر می باشند. این نکته ویژگی کلاسیکی از سیستم آمریکائی نظارت و توازن به شمار می آید.

تعقیب قاضی فدرال

هر قاضی فدرال شغل خود را تا زمانی که صداقت و درستکاری در انجام آن پیشه نماید، حفظ خواهد کرد.^{۲۶} در غیر اینصورت، ممکن است توسط کنگره مورد تعقیب واقع شده و از منصب خود بر کنار شود: « رئیس جمهور، معاون رئیس جمهور و کلیه ماموران غیر نظامی دستگاه اداری ایالات متحده پس از تعقیب و محکومیت بدلیل خیانت، ارتشاء یا سایر جرائم و یا تخلفات عمده از مشاغل خود بر کنار خواهند شد»^{۲۷}. مفهوم خیانت بنحو مضیقی توسط قانون اساسی آمریکا بعنوان « عمل تحریک و یا موجب شدن وقوع جنگ علیه ایالات متحده، مصالحه با دشمن و یا کمک به دشمن یا حمایت از آن » تعریف گردیده است. ارتشاء با بیانی واضح در حقوق جزا تعریف گردیده است^{۲۸}. بر عکس، عبارت « جرائم و تخلفات عمده» هنوز بعنوان دغدغه خاطری حتی برای بهترین قضات مطرح می باشد^{۲۹}. آیا عبارت مزبور صرفاً به نوعی تخلف موجود و شناخته شده بموجب قانون ارجاع می نماید، یا دارای مفهومی وسیع تر و در بر گیرنده موارد متعدد نقض اعتماد عمومی می باشد، مواردی که علی الاصول قابل محکومیت نیستند^{۳۰}.

فرض کنیم که یک قاضی فدرال حکمی را، نه به صرف اعمال قانون، که بر اساس ایدئولوژی خاص خود از عدالت اجتماعی، صادر نماید. آیا در چنین موردی حد و حصری بر استقلال قضائی موجود است؟ آیا یک چنین طرز برخوردی می تواند مورد تعقیب قضائی واقع شود؟ حد و حدود حوزه عمل قضات فدرال، از جمله قضات

توسط رئیس جمهور، اقدام به رای گیری نموده است. آلبرتو گنزالس، در مقاله ای تحت عنوان « بحران در محاکم ما»، منتشره در وال استریت ژورنال، شماره مورخ ۲۵ ژانویه ۲۰۰۲، صفحه الف ۱۸، این نوع اقدام را بعنوان تخلفی از مسئولیت سنا به موجب قانون اساسی قلمداد نموده است.

^{۲۶} قانون اساسی ایالات متحده، ماده سه، بند نخست.

^{۲۷} قانون اساسی ایالات متحده، ماده دو، بند چهارم.

^{۲۸} Rollin M. PERKINS & Ronald N. BOYCE, « Criminal Law », Mineola, Foundation Press, Third Edition, 1982, PP. 526-538.

^{۲۹} Emily FIELD VAN TASSEL & Paul FINKELMAN, « Impeachable Offenses », Washington D.C., Congressional Quarterly Inc., 1999, PP. 91-185.

^{۳۰} الکساندر هامپلتون متقاعد شده بود که « سوء استفاده و یا نقض اعتماد عمومی» می توانسته قابل تعقیب باشد. نگاه کنید به:

The Federalist Papers, N°65.

همچنین نگاه کنید به:

Raoul BERGER, « Impeachment : The Constitutional Problems », Cambridge, Harvard University Press, 1974, PP. 58-61.

دیوانعالی، به هنگامیکه « بدون پشتوانه حقوقی و بدون منطق » به تفسیر قانون اساسی اقدام می نمایند، در کجا واقع شده است؟^{۳۱}

تا بحال، کنگره به تعقیب قضائی سیزده قاضی اقدام نموده است. از این سیزده نفر هفت نفر محکوم شده و از مشاغل خود خلع گردیده اند، چهار نفر تبرئه گردیده، و دو نفر قبل از جریان رسیدگی به استعفاء در مقابل سنا مبادرت نموده اند.^{۳۲} در این زمینه، ابتدا مجلس نمایندگان به رای گیری در خصوص موارد اصلی اتهام پرداخته (بنابراین پروسه مزبور عبارتست از تعقیب از طرف قوه مجریه، بدلیل رفتار قابل پیگیری در قالب مزبور)، سپس پروسه ای در مورد برائت و یا محکومیت متهم در مقابل سناء جریان پیدا می کند. رای اکثریت دو سوم از نمایندگان در خصوص یکی از موارد اصلی اتهام برای محکومیت و خلع ید از شغل قاضی مورد تعقیب کفایت می نماید.^{۳۳} آئین تعقیب مزبور تنها آئین پیش بینی شده توسط قانون اساسی برای برکناری یک قاضی می باشد. این امر توسط نویسندگان قانون اساسی بعنوان مجازاتی لازم و کافی برای رفتار محکومیت آور ارتكابی توسط قضات قلمداد شده بوده است.^{۳۴} در زمان تنظیم قانون اساسی، قوه قضائیه فدرال بعنوان « کم خطر ترین » شاخه دولت محسوب گردیده است.^{۳۵} زمان تغییر کرده و در حال حاضر، دادگاه ها و محاکم فدرال، بهنگامیکه از تعقیب مرجحات قوه مقننه خودداری کرده و یا زمانیکه عهده دار انجام مشاغل اداری می شوند- که بنظر می رسد بر خاسته از صلاحیت ایالات و یا شاخه اجرائی دولت فدرال می باشند- واجد یک نقش سیاسی فعال هستند.^{۳۶} تهدید ناشی از تعقیب می تواند بنحو کارآمد و موثری از ارتكاب اعمالی نظیر ارتشاء از ناحیه قضات ناصالح جلوگیری نماید. لیکن تهدید مزبور هنگامیکه بعنوان مانعی بر سر راه شکل نوعی از فعال بودن قضائی، شامل استفاده از قانون بعنوان پیش زمینه ای بمنظور برکرسی نشانیدن مفاهیم شخص قاضی از آزادی، برابری و عدالت اجتماعی مورد استفاده قرار می گیرد، بطور واضحی ناکافی بنظر می رسد.^{۳۷}

^{۳۱} Romer v. Evans, 116 S. Ct. 1620 (1996), With the Dissenting Opinion of Judge SCALIA.

همچنین نگاه کنید به :

Steven W. FITSCHEN, « Impeaching Federal Judges », 10 Regent University Law Review 111, 148-153, (1998).

نویسنده اخیر همچنین به طرح این پرسش می پردازد که آیا ممکن است دیوان عالی ایالات متحده به هنگام تفسیر قانون اساسی مبادرت به صدور حکمی مغایر با قانون اساسی نماید؟

^{۳۲} Michael J. GERHARDT, « The Federal Impeachment Process », Chicago, University of Chicago Press, 2d Edition, 2000, PP. 23-35.

^{۳۳} Ibid.

^{۳۴} The Federalist Papers (Hamilton), N° 79.

^{۳۵} The Federalist Papers (Hamilton), N° 78.

^{۳۶} Edwin MEESE III & Rhett DE HART, « Reigning in the Federal Judiciary », 80 Judicature 187 (1997).

^{۳۷} فعال بودن قوه قضائیه در ایالات متحده پدیده تازه ای محسوب نمی شود. این موضوع در منبع ذیل مورد بحث و بررسی قرار گرفته است:

Edouard LAMBERT, « Le Gouvernement des Juges et la Lutte Contre la Législation Sociale aux Etats-Unis », Paris, Marce Giard & Cie, 1921.

استقلال و مسئولیت قضات ایالتی (غیر فدرال)

اکثریت مطالعات انجام شده در خصوص استقلال و مسئولیت قضات از پرداختن به موضوع قضات محاکم و دادگاه های ایالتی خودداری نموده اند^{۳۸}. این امر، از آنجائیکه حقوق فدرال از تاثیری در هر یک از ایالات برخوردار بوده، در حالیکه حقوق هر ایالت علی الاصول تنها در داخل مرزهای آن اعمال می شود، براحتی قابل درک می باشد. مضافاً اینکه، ایالات متحده شامل پنجاه ایالت بوده، و هر یک از ایالات دارای قواعد خاص خود در خصوص انتخاب، معرفی و عزل قضات می باشد^{۳۹}. علیرغم معضل و پیچیده بودن موضوع استقلال و مسئولیت، لازم بذکر است که در ایالات متحده اکثریت دعاوی توسط محاکم ایالتی و نه محاکم فدرال موضوع حل و فصل واقع می شوند^{۴۰}. بنابراین بوضوح مشاهده می شود که محاکم ایالتی شکل دهنده بخشی مهم از سیستم فدرال آمریکائی می باشند. بدین خاطر، محاکم مزبور بایستی، هر چند بطور مختصر، با هدف ترسیم تابلوئی تا حتی الامکان کامل از تنش احتمالی میان استقلال و مسئولیت قضات، مورد بررسی قرار گیرند.

سیستم متحدالشکلی در خصوص انتخاب قضات ایالتی موجود نیست. بطور کلی، سه متد و شیوه گزینش می توانند در این مورد مشخص شوند: (۱) انتخاب؛ (۲) معرفی و (۳) سیستمی که انتخاب «از سر شایستگی» نامیده می شود. سیستم اخیر توسط ۳۴ ایالت مورد استفاده واقع شده است، که در آنها حداقل بخشی از قضات در اصل از طرف فرماندار (مقام ارشد قوه مجریه در ایالت مزبور)، از میان لیستی از نامزدهای انتخابی توسط کمیسیونی غیر منتخب و مستقل معرفی می شوند^{۴۱}. چهار ایالت، سیستمی از معرفی توسط قوه مجریه، همراه با تایید قوه مقننه، و بدون انتخاب مقدماتی توسط یک کمیسیون، را مورد استفاده قرار می دهند. در دو ایالت دیگر، قضات توسط قوه مقننه انتخاب می شوند. بیست ایالت انتخاباتی جناحی در مورد پاره ای و یا حتی تمامی پستهای موجود جهت قضات ایالتی ترتیب می دهند. تنها در سه ایالت (ردآیلند، ماساچوست و نیوهمپشایر)، قضات عالیرتبه (از قضات دادگاه تجدید نظر به بالا) توسط قوه مجریه بصورت مادام العمر انتخاب می شوند. بسیاری از ایالت ها، نظیر کالیفرنیا، دو متد انتخاب

^{۳۸} Stephen H. BURBANK, « The Architecture of Judicial Independence », 72 Southern California Law Review 315, 331 (1999).

^{۳۹} Theodore J. BOUTROUS Jr. et al.. « State Judiciary and Impartiality », Washington D.C., National Center for State Courts, 1996, PP. 16619; Larry C. BERKSON, «Judicial Selection in the United States» 64 Judicature 176 (1980).

^{۴۰} شمار دعاوی اقامه شده در محاکم ایالتی در سال ۱۹۹۱، نود و یک نیم میلیون برآورد شده، در مقایسه با رقمی کمتر از دو و نیم میلیون دعوی مطروحه در مقابل محاکم فدرال. نگاه کنید به:

Brian J. OSTROM et al. (Eds.), « Examining the Work of State Courts : 1999-2000 », National Center for State Courts, 2001, P. 13.

^{۴۱} شیوه «انتخاب از سر شایستگی» شیوه ای است جذاب، ولی آیا در واقع امر، در مقایسه با سایر شیوه های انتخاب، یک پیشرفت به حساب می آید؟ برای دیدن پاسخ منفی نگاه کنید به :

E.M. GUNDERSON, «Merit Selection-The Report and Appraisal of a Participant Observer », 10 Pacific Law Journal 683(1979).

(معرفی و انتخاب) را بطور همزمان استفاده می نمایند. در ایالت کالیفرنیا، قضات دیوانعالی و دادگاه استیناف ابتداء توسط فرماندار پیشنهاد شده، سپس توسط کمیسیون معرفی قضات (کمیسیون انتصابات قضائی) مورد تایید قرار می گیرند. انتصاب در خصوص پستی خالی در سطح دادگاه بدوی می تواند خواه از طریق انتخاب، خواه از طریق معرفی از طرف قوه مجریه انجام پذیرد. هر قاضی معرفی شده، بمنظور ابقاء در پست مزبور، می بایستی از انتخاب عمومی آینده برنده بیرون آید.^{۴۲}

بعنوان قاعده کلی، در کالیفرنیا قضات در هر انتخاب مجدد بصورت منظم توسط انتخاب کنندگان مورد تایید قرار می گیرند. با این وجود، برخی اوقات، عموم بر علیه یک قاضی موضع گرفته و در مخالفت با ابقاء وی در پست مورد نظر رای می دهند. چنین موردی در سال ۱۹۸۶ زمانی حادث شد که انتخاب کنندگان از انتخاب سه قاضی دیوانعالی در جریان یک انتخاب مجدد، که در حد بسیار بالائی تحت پوشش رسانه ها قرار گرفته بود، امتناع نمودند.^{۴۳} عنصر کلیدی در تبلیغات انتخاباتی مزبور عدم محبوبیت مردمی قاضی دیوانعالی کشور، قاضی برد، بود.^{۴۴} قاضی مورد بحث تمامی آنچه را که در توان داشته بود در راه ممانعت از اعمال مجازات اعدام بکار گرفته بود، مجازاتی که از دید اکثریت انتخاب کنندگان ایالت کالیفرنیا غیر قابل نزدیک شدن محسوب می شد.^{۴۵} این واقعه کاملاً عدم امکان آشتی دادن دمکراسی مبتنی بر اکثریت (مسئولیت قضائی) و اشرافیت مخالف اکثریت (استقلال قضائی) را به تصویر می کشد.

یک برنامه تبلیغاتی انتخاب مجدد در ایالتی نظیر کالیفرنیا بسیار هزینه بر می باشد.^{۴۶} انتخاب کنندگانی که بیش از هر کس دیگری ذینفع این انتخابات محسوب می شوند، و آنهائی که احتمالاً بیشترین مشارکت مالی را در

^{۴۲} قانون اساسی کالیفرنیا، ماده شش، قسمت فرعی شانزدهم. قضات دیوان عالی کالیفرنیا و قضات دادگاه تجدید نظر عهده دار ماموریتی دوازده ساله می باشند؛ قضات محاکم بدوی دارای ماموریتی شش ساله هستند. نظرات مؤافق و مخالف در خصوص انتخاب قضات در منبع ذیل مورد بحث و بررسی قرار گرفته اند:

Dorothy W. NELSON, « Variations on a Theme- Selection and Tenure Judges », 36 Southern California Law Review 4, 28-30 (1962).

^{۴۳} واقعه مزبور موجب جلب توجه آحاد ملت گردید. نگاه کنید به:

John T. WOLD & John H. CULVER, "The Defeat of the California Justices", 70 Judicature 348 (1987); Robert S. THOMPSON, "Judicial Retention Elections and Judicial Method", 61 Southern California Law Review 2007 (1998).

^{۴۴} دو نظر مخالف در خصوص عملکرد قضایی دیوان عالی کالیفرنیا و قاضی برد (Bird):

Philip E. JOHNSON, « The Court on Trial », Santa Monica, The Supreme Court Project, 1985 (critic) & Barbara Babcock et al., « An Analysis of Philip Johnson's Attack on The California Supreme Court », [Los Angeles ?], Independent Citizen's Committee to keep Politics out of the Court [1987 ?].

^{۴۵} تا دو هفته قبل از انتخابات، قاضی برد در مجموع پنجاه و نه مورد از پرونده های مربوط به مجازات اعدام که جهت قضاوت در دست داشته است در جهت زیر سؤال بردن مجازات مزبور رای داده بود. نگاه کنید به:

Stephen R. BARNETT, Commentary on Joseph R. GRODIN'S book, "In Pursuit of Justice", 1989, in 78 California Law Review 247-254 (1990); John BLUME & Theodore EISENBERG, "Judicial Politics, Death Penalty Appeals, and Case Selection: An Empirical Study", 72 South California Law Review 465, 473-474 (1999).

^{۴۶} Gerard F. UELMEN, "Crocodiles in the Bathtub", 72 Notre Dame Law Review 1133, 1151 (1997):

آن دارا خواهند بود، و کلا هستند که بطور مستمر به دفاع از موکلین خود در مقابل صلاحیت مربوطه می پردازند.^{۴۷} اصلاحی در قوانین، ناظر بر منع و کلا از مشارکت مالی (یا حتی مشارکت بیش از مبلغی معین) در برنامه انتخاباتی قضات، می تواند شکل دهنده صدمه ای به آزادی های بیان و تشکیل اجتماعات، حمایت شده توسط اصلاحیه اول قانون اساسی، بشمار آید.^{۴۸} معهدا، اقداماتی در این سمت بکار گرفته شده اند. از جمله، در سال ۱۹۹۵، قانونی در آلاباما، با هدف سلب صلاحیت از هر قاضی که مشارکت های وسیع (از مبلغی بالاتر: ۲۰۰۰ دلار در مرحله بدوی؛ ۴۰۰۰ دلار؛ در مرحله استیناف) از جانب طرف های دعوی و یا وکلای طرف های دعوی که قرار است متعاقبا در مقابل قاضی مزبور حاضر شوند پذیرفته باشد، تصویب شده است.^{۴۹}..

بطور واضح، قضات ایالتی لزوم انتخابات مردمی بصورت دوره ای (و ضرورت حذف منابع تأمین مالی انتخابات مزبور) را نه تنها بعنوان خطری برای تداوم سابقه قضائی خود می دانند، بلکه حتی آن را بمثابه شکلی از اعمال نفوذ خارجی بر اختیار و قدرت آنها در صدور احکام قضائی، و از این طریق حتی آن را نوعی تحت سؤال بردن اصل استقلال قضات قلمداد نموده اند.

نتیجه گیری

استقلال قضات در ایالت متحده بخشی جدائی ناپذیر از دکرین سیاسی تفکیک قوا محسوب می شود. قضات می بایستی در صدور تصمیمات، فارغ از هر گونه اعمال نفوذ خارجی توجیه نشده، خصوصا از ناحیه سایر شاخه های دولت، همچنین از طرف مطبوعات، از ناحیه عقاید عمومی، و کلا و موکلین ایشان، و یا هر کس دیگری که احتمالا در این امر که جریان عادی رسیدگی از مسیر خود منحرف شود ذینفع خواهد بود، به حال خود واگذارده شوند. معهدا، حق استقلال قضات نمی تواند منشاء آزادی ایشان در عملکرد غیر مسئولانه باشد. بمنظور جلوگیری از بروز هر گونه رفتار خود سرانه یا غیر متفکرانه از جانب قضات، لازمست محدودیتهائی نسبت به استقلال آنها صورت پذیرد. این محدودیتهای می توانند یا مربوط به یک سیستم قضائی باشند (محاکم رده پایین در مقابل رده بالا پاسخگو

«ایالت اهایو در سال ۱۹۸۶ شاهد یکی از پرهزینه ترین انتخابات در تاریخ آمریکا بوده است. قضیه مربوط به زمانی است که قاضی در حال خدمت ... مبلغ یک میلیون و هفتصد هزار دلار جهت حفظ پست خود هزینه نمود، که البته تمامی این هزینه ها در جهت شکست وی در مقابل حریف خود، که مبلغی معادل یک میلیون دلار هزینه کرده بود، عمل نمود.»

^{۴۷} برخی اوقات مشارکت های عمده در جریان تبلیغات انتخاباتی به نفع یک قاضی از سوی طرفهای مخالف دعوایی مطروحه نزد قاضی مزبور صورت می پذیرند. نگاه کنید به :

Kathryn ABRAMS, "Some Realism About Electoralism: Rethinking Judicial Campaign Finance" 72 Southern California Law Review 505, 516-517 (1999).

^{۴۸} *Buckley v. Valeo*, 96 S. Ct. 612 (1976); Erwin CHEMERINSKY, "Preserving an Independent Judiciary", 74 Chicago-Kent Law Review 133, 139-149 (1998).

^{۴۹} Code of Alabama, § 12-24-2 (1995), Commented by Theodore J. BOUROUS, Jr. & Thomas G. HUNGAR, "Ethical Issues After Election", Theodore BOUTROUS, Jr. et al., op. cit. note 31 PP. 72-86.

قانون آلاباما همچنین اشعار می دارد که قاضی از اعتبار خود ساقط خواهد شد «هنگامی که نشانه یا احتمالی از عدم صداقت وجود داشته باشد» و این امر می تواند از مشارکت های انجام شده توسط طرفهای یک دعوی یا وکلا استنباط شود. قانون آلاباما، بخش فرعی ۱-۲۴-۱۲.

می باشند) یا، در فرض عملکردی بطور جدی قابل سرزنش، ممکن است از سوی شاخه ای دیگر از دولت بر قرار شوند (در این خصوص ممکن است زمینه تعقیب و عزل قاضی توسط قوه مقننه فراهم شود، مانند موارد عادی تعقیب کیفری توسط قوه مجریه). بدینصورت، مطابق سیستم آمریکائی نظارت و توازن، قدرت دولتی توزیع شده و آزادی های شخصی در مقابل خود سری، که بصورت اجتناب ناپذیر از انباشت افراطی قدرت در دستهای پاره ای اشخاص بی ملاحظه ناشی می شود، محافظت شده اند. بنحوی کلی تر، استقلال قضات در تمامی کشورها ابتدا از طریق مفا هم احترام واقعی دموکراسی و دولت قانونمند ایجاد می شود. در کشورهایی که از جنگ ها و عدم ثبات سیاسی رنج می برند، استقلال قضات مسئله روز محسوب نشده، و صرفاً هدفی دست نیافتنی است.^{۵۰}

حتی در کشورهای نزدیک به سنت های مربوط به تمدن غربی، تجربه گذشته و فرهنگ حقوقی مکتسب بمرور زمان عواملی هستند که بنحو اجتناب ناپذیری طرز تلقی و با اجرا گذاردن مقوله استقلال قضات را مشروط می نمایند.^{۵۱}

در اینجا، این پرسش مطرح می شود که، مردم اعتماد خود را به کدام شاخه از دولت متوجه می نمایند؟ در ایالات متحده، از زمان صدور رأی مربوط به دعوی "ماربوری علیه مدیسون" (۱۸۰۳)، به سیستم قضائی اجازه داده ایم که، آخر الامر، به بیان «آنچه که حقوق تلقی می شود»^{۵۲} مبادرت نماید. فرانسه، بعنوان نمونه ای که شدیداً از افراط در مداخله جوئی قضائی در زمان رژیم سابق متأثر گردیده است، اعتماد خود را متوجه قوه مقننه نموده،

^{۵۰} در تاریخ هفتم سپتامبر ۱۹۸۵ گروهی از شورشیان به اشغال کاخ دادگستری بوگوتا (کلمبیا) اقدام نموده و دوازده تن از قضات دیوان عالی را به قتل رساندند، (لوس آنجلس تایمز، نهم نوامبر ۱۹۸۵، ص. ۱). آرژانتین، مشهور به دلیل اقدامات دولتش (در فاصله سالهای ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۳) در ناپدید نمودن شهروندان مزاحم، در حال حاضر از ناپدید شدن استقلال قضات رنج می برد. در اینخصوص نگاه کنید به:

Brink LINDSEY, "How Argentina Got Into This Mess", Wall Street Journal, 9 January 2002, P. 14.

«دیوان عالی، به اصطلاح نگهبان قاعده حقوقی، تا حد ملعبه دست قوه مجریه تنزل نموده است». در سال ۱۹۹۵، رئیس جمهور مکزیکی مجموع بیست و شش قاضی دیوان عالی را به منظور جایگزینی توسط افراد همسو با ایده های خود در فرم ملی، متقاعد به بازنشستگی پیش از موعد نمود. در این خصوص نگاه کنید به:

Jorge A. VARGAS, "The Rebirth of the Supreme Court of Mexico", 11 American University Journal of International Law and Policy 295-297 (1996).

^{۵۱} چندی پیش، وزیر دادگستری ایتالیا، ظاهراً به دلایل سیاسی، سعی در انتقال محل خدمت قاضی رسیدگی کننده به یک پرونده ارتشاء، که از جمله متهمین آن نخست وزیر ایتالیا بوده، به دادگاهی در میلان نموده است. در اینخصوص نگاه کنید به:

"Italy, its Prime Minister and the Law. He is not safe yet", The Economist, 19 January 2002, PP. 42-43.

در فرانسه، قاضی رسیدگی کننده به یک پرونده ارتشاء توسط مقامات رسمی (تا حتی خود رئیس جمهور) ظاهرأ به دلیل مانع تراشی ادعایی با مقاصد سیاسی اقدام به استعفا نموده است. نگاه کنید به:

"France, Corruption and the Law. The literatures of a judge. A Crusading judge says that crooked politicians are getting away with it", The Economist, 19 January 2002, P. 43.

^{۵۲} به منظور یادآوری رأی که می تواند برجسته ترین رأی در جهان محسوب شود: «بی تردید اعلام اینکه تعریف حقوق چه می باشد در حوزه صلاحیت و وظیفه نظم قضائی است». نگاه کنید به:

Marbury v. Madison, 5 U.S. (1 Cranch) 137, 176 (1803).

ضمن اینکه قوه قضائیه را از حل و فصل دعاوی با وضع اصول کلی برای آینده منع نموده است^{۵۳}. در فرانسه، ترس سنتی از «حکومت قضات» بنوعی با وضع قانون اساسی ۱۹۵۸ تقلیل یافته است. اصول ۵۶ تا ۶۳ قانون اساسی مزبور شورای قانون اساسی را ایجاد نموده اند که واجد اختیار بررسی مطابقت متون قانونی (پس از وضع، و قبل از انتشار) با قانون اساسی است^{۵۴}.

در آینده، عقیده عمومی در فرانسه و سایر دول اروپائی، آماده پذیرش نقشی فزاینده برای قوه قضائیه، بعنوان نهاد سازمانی کلیدی در حفظ یک ساختار دولتی ثابت و متعادل، خواهد بود^{۵۵}. در ایالات متحده، بدین امر افتخار می کنیم که، در طول ۲۰۰ سال، قضات را همزمان به مستقل و مسئول بودن تشویق کرده ایم. تاریخ ما نشان داده است که هیچیک از شاخه های دولت انحصار عقل و دانش را دارا نمی باشد. اشتباهاتی توسط سه شاخه موازی بروز یافته اند^{۵۶}.

بروز این اشتباهات در امور عمومی، بعنوان نتیجه شکست پذیری طبیعت بشری، امری است اجتناب ناپذیر. بانیان جمهوری آمریکائی مجموع این نکات را، بهنگامیکه نظریه تفکیک قوا را بمثابه کلید دروازه معماری سازمانی قانون اساسی ایالات متحده بنا نهاده اند، لحاظ نموده اند. در فرهنگ حقوقی امریکائی، تفکیک قوا توأمآ بیانگر استقلال و اتکای متقابل می باشد. نظم قانون اساسی ایالات متحده ریشه در مفهوم اخیر از تفکیک قوا دارد.

^{۵۳} ماده پنج قانون مدنی فرانسه: « قضات از صدور رای از طرق استناد به مقرر ای کلی در خصوص دعاوی مطروحه نزد ایشان ممنوع می باشند». همچنین نگاه کنید به:

Konrad ZWIGERT & Hein KÖTZ, "Introduction to Comparative Law", Oxford Clarendon Press, 3 rd Edition, PP. 125-126.

^{۵۴} John BELL, "French Constitutional Law", Clarendon Press, 1992, PP. 227-242.

نویسنده در این کتاب معتقد است که تجربه مزبور از کنترل قضائی یک مؤفقت به شمار می آید.

^{۵۵} در این راه مؤفقت همزمان دیوان دادگستری اروپایی لوگزامبورگ و دادگاه حقوق بشر استراسبورگ کمکی بزرگ محسوب شده است.

^{۵۶} مثالهایی از عمده ترین اشتباهات: (۱) اشتباه ارتکابی توسط قوه قضائیه-- قوانین مصوب کنگره مورخ ۱۷۹۸ (The Alien and Sedition Acts)، به طور مشخص « قانونی به منظور مجازات برخی جرائم علیه ایالات متحده»، که از نظر جزائی هر کس را که به حیثیت دولت، کنگره، یا رئیس جمهور ایالات متحده خدشه وارد نماید مورد تعقیب و مجازات قرار می دهند. متن قانونی مزبور به طرز افراطی برای خاموش نمودن انتقادات وارده از طرف بنیاد جان آدامز مورد استفاده واقع شده است. (۲) اشتباه ارتکابی از سوی قوه مجریه-- در تاریخ ۱۹ فوریه ۱۹۴۲، رئیس جمهور فرانکلین روزولت، از ترس تجاوز، تخریب و جاسوسی، اقدام به صدور دستور اجرائی شماره ۹۰۶۶ نمود که منجر به حبس، از جمله، شهروندان ژاپنی تبار ایالات متحده گردید. (۳) اشتباه ارتکابی از طرف قوه قضائیه-- در رأی Dred Scott دیوانعالی ایالات متحده، ضمن اظهار اینکه بردگان سیاه شهروندان ایالات متحده به شمار نمی آیند، لذا از هیچ گونه حقی به موجب مقرر قانون اساسی در خصوص حق برخورداری از یک رسیدگی منصفانه بهره مند نبوده و نمی توانسته اند اقدام به طرح دعوی در سیستم قضائی نمایند، به اشتباه تصور کرده بود که مساله قانونی بودن برده داری را برای همیشه حل نموده است.

